

فهرست

---	پیش گفتار
۱۷	عشق (جمال ثریا)
۱۸	تمام شود (ابراهیم صدری)
۳۰	سپتامبر ۱۹۴۵ (ناظم حکمت)
۲۲	اهل استانبولم (احمد گونبای یلدز)
۲۳	هجرت (اورهان ولی کانیک)
۲۴	بخت سیاه (عاشق ویسل)
۲۶	از ابتدا (جمال ثریا)
۲۷	۲۲ سپتامبر ۱۹۴۵ (ناظم حکمت)
۲۸	دریای درد (امید یشار)
۲۹	خیال (برکان سالام)
۳۰	تورانگه خواهیم داشت (اوزدمیر آصف)
۳۲	می اندیشم (احمد گونبای یلدز)
۳۳	شماه رگز پدرتان مرده؟ (جمال ثریا)
۳۴	سفر (ناظم حکمت)
۳۵	در منی (ابراهیم صدری)
۳۶	عشقت مرارها نکرد (احمد عارف)
۳۷	چهار فصل (جمال ثریا)
۳۸	گریستن (اوزدمیر آصف)
۴۰	رویا به من نزدیک (عاشق ویسل)
۴۲	شعرتنهایی (آتیلایلهان)
۴۳	عشق و تو (یلماز گونه‌ی)
۴۴	سه سرو (ناظم حکمت)
۴۶	بیا (احمد گونبای یلدز)
۴۹	صبحانه (جمال ثریا)



فهرست

۵۰	 به انسان بی درد نگویم دردم را (عاشق ویسل)
۵۱	 عشق (اوزدمیر آصف)
۵۲	 چگونه از تو روی بگردانم؟ (ابراهیم صدری)
۵۴	 چشم انتظارم (اورهان ولی کانیک)
۵۵	 ۲۱ می. مسکو (ناظم حکمت)
۵۶	 مرا فراموش نکن (امید یاشار)
۵۸	 تصویر (جمال ثریا)
۵۹	 شناختم (احمد گونبای یلدز)
۶۰	 مرا دوست بدار (جمال صافی)
۶۱	 روز عشق (حسن کارا)
۶۲	 من نبودم (اوزدمیر آصف)
۶۴	 قلبم (ناظم حکمت)
۶۵	 فاصله (جمال ثریا)
۶۷	 عشقت مرا به جنون کشیده (عاشق ویسل)
۶۸	 شعر هانمی میرند (برکان سالام)
۷۰	 مرگ همچو کشتی سفید (بهجت آيسان)
۷۱	 ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵ (ناظم حکمت)
۷۲	 راه های رسیدن به تو بسته است (جمال ثریا)
۷۴	 دوستت دارم (ابراهیم صدری)
۷۶	 بانویم خوش آمدی (ناظم حکمت)
۷۸	 می آیم (احمد گونبای یلدز)
۷۹	 ۲=۱ (اوزدمیر آصف)
۸۰	 زن سیاه چشم (ناظم حکمت)
۸۱	 ما را فراموش نکن (برکان سالام)
۸۲	 سیاه و سپید (فاروق سور)



عشق

حالا تو می روی،
برو
چشمانت می مانند،
می روند،
بروند
با اینکه می دانی بدون چشمانت نمی توانم
با اینکه خدا می داند امروز با خوشی بیدار شدیم
عشق اولین دلیل گشودن چشمانمان بود
پرنده ای بر انگشتانم نشسته بود و آواز سر می داد
عشق بازی و باز هم عشق بازی
جوری همچو قبل نبودیم
گویی هرگز چیزی اتفاق نیفتاده بینمان
با اینکه هنوز هم قلبم در آنجا می تپد
آنجا، در آن آبی چشمانت
آنچنان عشق بجا و زیبایی بود که
هنگام بارش باران روی پل " کاراکوی"^۱
آسمان می خواست خود را به دو نیم کند
چرا که ما دو تا بودیم

جمال ثریا

۱. کاراکوی نام روستایی ست (روستای سیاه)



تمام شود

روی میز، عکسی
هر دو رو به دریا ایستاده ایم
بالای سرمان پرنده های دریایی
در چشمانم عشق، اندکی امید و شادی کودکانه
در تنت بارانی زرد، از حراجی خریده ایم
در تنم کت مشکی
باران می بارد، خیس آب شدیم
آنجا روی میز عکسی،
آتش بزن، تمام شود

بر در کاغذی نوشته ایم:
که همدیگر را دوست داریم
چگونه حروف در دستانمان می لرزید
شبى دوشنبه بود وقتی به خانه برگشتم، با هم نوشتیم
بر تمام حروف گرمایت، خنده هایت نشسته
آنجا بر در نوشته ای،
پاک کن، تمام شود



روی میز عسلی دو فنجان
چایی دم کرده بودی، با هم خوردیم
یادش به خیر چگونه تمام دردهای دنیا را مسخره می کردیم
می گفتیم همه افسانه و دروغ است
من سه قند در چایی ام انداختم
پرده را کنار زدیم، از آسمان آرزویی کردیم
مهتاب به قلب کودکانه ی ما می خندید
آنجا بر میز عسلی دو فنجان،
بشکن، تمام شود

اتاق پر از خاطرات ساده و کوچک
به هر سو می نگرم از تو اثری
بلکه شاید از تو غمی یا خنده ای
جای سوزنی که هنگام دوختن دکمه مانده
گیسوانت که در آن گل می گذاشتی
گیسوانی که مرا اسیر کرد
به هر سو می نگرم از تو اثری
کاناپه ای که بر آن می نشستی
این بالش کوچک
آن روسری ات
و برخواستنت، یک غروب پاییزی بود، برخواستی و رفتی



به هر سو می نگرم از تو اثری
آنجا در اتاق خاطرات ساده و کوچک،
برو، تمام شود

آنجا مقابلت مردی
انسانی که تمام انسانیتش را پای تو ریخت
تمام روزها و شبهایش را
این گونه ساده است رفتن؟ ساده است رفتن؟
همه چیز را فراموش کردن تا این حد راحت است؟
آنجا مقابلت مردی،
بیرونش کن، تمام شود

در کشو میز اسلحه ۷۳۵
از بابا یادگار مانده
همان سلاحی که روز عید به هوا شلیک کردیم
تو کمی با ترس دستم را گرفته بودی
پرنده ها پر زدند
آنجا در کشو اسلحه ای،
شلیک کن، تمام شود
تو ذاتا دلی را کُشتی

ابراهیم صدری

